

## توسعه و تکامل تفقه

### اسماعیل پرور\*

#### چکیده:

پس از تشکیل حکومت اسلامی، نقش دین در کشور ما ارتقا یافت و زمینه برای اداره جامعه در چارچوب الگوهای دینی، بیش از پیش فراهم شد. در این راستا انتظارات عمومی از حوزه‌های علمیه برای تبیین و معرفی راه کارهای حاکمیت دین بر جامعه نیز افزایش یافت و رسالت این مراکز علمی و تبلیغی سنگین‌تر شد. حوزه‌های علمیه برای انجام این رسالت باید در صدد «توسعه و تکامل تفقه» باشند و روش تفقه و اجتهاد را هم از لحاظ کیفی (عمق و محتوا) و هم کمی (مسایل و موضوعات جدیدتر) گسترش دهند. به این منظور باید تلاش کرد روش‌های انحرافی مراجعه به منابع دینی را بازشناخت و از هرگونه تفسیر به رأی و تحمیل آرا و سلیقه‌های شخصی بر متون دینی خودداری کرد. روش صحیح و منطقی «توسعه تفقه» روشی است که بر محور «تعبد‌گرایی» شکل گرفته و عدالت و تقوای پژوهشگران را شرط ضروری دست یافتن به حقایق ناب دینی می‌داند. در این روش، علاوه بر تعبد‌گرایی، رشد و تکامل مقدمات علمی اجتهاد نیز ضروری می‌باشد که در این میان بازنگری مبانی علم اصول و اصلاح و تحکیم این علم، بیش از همه مورد نیاز خواهد بود.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از مهم‌ترین تحولاتی که در جامعه ما پدید آمد «گسترش احساس نیاز به دین» بود. به این معنا که مردم و مسئولین کشور احساس کردند در مقایسه با قبل که نقش دین در زندگی اجتماعی کم رنگ بود، نیاز بیشتری به رهنمودهای دینی دارند و برای اداره هرچه بهتر امور اجتماعی باید از تعالیم و آموزه‌های وحیانی آگاه شوند و اساساً بدون آشنایی با احکام اخلاقی و اجتماعی دین قادر به پیشبرد اهداف نظام نیستند. پیدایش این احساس نیاز به نوبه خود تحولات دیگری را رقم زد و انبوهی از پرسش‌ها و درخواست‌ها در ارتباط با نقش دین در سرپرستی

واژه «تفقه» از لحاظ لغوی برای اشاره به همه تلاش‌های علمی مرتبط با دین به کار می‌رود اما معنای اصطلاحی آن ناظر به عملکرد فقها و فعالیت‌های اجتهادی آنان در زمینه استنباط احکام است.

اجتماع و معنا و مفهوم «علوم دینی»، «حکومت دینی»، «برنامه ریزی دینی»، «مدیریت دینی»، «الگوی توسعه دینی» و مانند آن را مطرح ساخت و حوزه‌های علمیه را برای پاسخ‌گویی به این پرسش‌ها در کانون توجهات و مراجعات عمومی قرار داد.

در مقابل، حوزه‌های علمیه نیز برای ایفای این رسالت خطیر خود تلاش‌های فراوانی کرده و طرح‌ها و برنامه‌های گسترده‌ای را برای تشریح زمینه‌های حضور دین در جامعه و حاکمیت اجرا کردند و محصولات علمی و پژوهشی متعددی را برای این منظور ارائه نمودند.

اما همان گونه که بسیاری از صاحب نظران تأکید کرده‌اند، دست یافتن به این هدف مهم جز از طریق ایجاد یک تحول اساسی در مراکز علمی و آموزشی حوزه‌های علمیه که منجر به «توسعه و تکامل تفقه» شود، ممکن نیست. زیرا در حال حاضر نه امکانات و توان‌مندی‌های فقهی حوزه‌ها قدرت پاسخ‌گویی به این همه پرسش، به ویژه پرسش‌های مربوط به موضوعات مستحدثه و مسایل حکومتی را دارد و نه نظرات پراکنده، سلیقه‌ای و غیر مستند به منابع ارزشی دین، پاسخ مناسبی برای این دسته از پرسش‌ها به شمار می‌آید بلکه این کار باید از یک سو در چارچوب علمی و منطقی خود و مبتنی بر همان شیوه فقهی و اجتهادی علمای سلف و از سوی دیگر، با توجه به شرایط زمانی و مکانی موضوعات جدید و ملاحظه ارتباطات و نسبت‌های آن‌ها با یکدیگر صورت پذیرد تا در مجموع، حوزه‌های علمیه بتوانند وظیفه حساس خود در این برهه از تاریخ تکاملی مذهب شیعه را به خوبی ایفا نمایند.

توسعه و تکامل تفقه به معنای افزایش قدرت علمی و فقهی حوزه برای استنباط بیش‌تر و دقیق‌تر آموزه‌های دینی از کتاب و سنت است. البته واژه «تفقه» از لحاظ لغوی برای اشاره به همه تلاش‌های علمی مرتبط با دین به کار می‌رود اما معنای اصطلاحی آن ناظر به عملکرد فقها و فعالیت‌های اجتهادی آنان در زمینه استنباط احکام است.<sup>۱</sup> از این رو توسعه تفقه در حوزه‌های علمیه به این معنا است که حتی آموزه‌های کلامی و اخلاقی نیز از راه اجتهاد به دست آمده و دامنه اجتهاد و استنباط آموزه‌ها از منابع دینی گسترده‌تر شود.

بنابراین «توسعه تفقه» به معنای واقعی آن هنگامی تحقق می‌یابد که هم در حوزه فقه مصطلح و استنباط احکام تکلیفی، تحولات و نوآوری‌های مناسب صورت گیرد و مناسک عبودیت در عرصه‌های مختلف زندگی فردی، اجتماعی و حکومت به خوبی تبیین گردد و هم

۱. مرحوم علامه طباطبایی در شرح واژه «تفقه» می‌نویسد: ان المراد بالتفقه تفهیم جمع المعارف الدینیة من اصول و فروع، لخصوص الاحکام العملیة و هوالفقه المصطلح عند المتشرعة و الدلیل علیہ قوله: «لینذرو قومهم» فان ذلك الامر انما يتم بالتفقه فی جمیع الدین و هو ظاهر؛ (المیزان، ج ۹، ص ۴۰۴).

در اخلاق، کلام و سایر معارف دینی، ابتکارات و نوآوری‌های متناسب با نیازهای این دوران صورت پذیرد.

بی شک اگر حوزه‌های علمیه نخواهند در مسیر «توسعه و تکامل تفقه» گام بگذارند، یا باید انزوای دین و مہجوریت آن را پذیرفته و به این بهانه که دین در ارتباط با مسایل جدید، نظری ندارد سامان‌دهی نظام فکری و فرهنگی جامعه را به دیگران واگذار نمایند و در نهایت، موضوعات جدید را در حوزه مباحث قرار داده و استفاده از آن را جایز بشمارند و یا این که باید به بروز نوعی بی انضباطی در عرصه احکام و معارف دین تن دهند و نظریات ضعیف و سطحی برخی از پژوهشگران که با عنوان آموزه‌های دینی مطرح می‌شود را بپذیرند و در واقع پیدایش نوعی هرج و مرج و نابسامانی در این عرصه را تأیید نمایند.

بدیهی است هر یک از این دو رویکرد، باطل و غیر قابل قبول است. یعنی نه می‌توان انزوای دین و بی اعتنائی فقها به مسایل جاری زندگی را پذیرفت و در مقابل پیدایش مسایل و موضوعات جدید سکوت کرد و نه می‌توان به هر فرد غیر متخصصی اجازه داد به عنوان سخنگوی دین به بیان احکام و معارف وحی پرداخته و آرا و اندیشه‌های شخصی خود را به دین تحمیل کند. از این رو، «توسعه و تکامل تفقه» راهی است که ما را از این افراط و تفریط‌های خطرناک بازداشته و آرام آرام به مقصود می‌رساند.

تأکید بر واژه تفقه و فقاہت در این مباحث، نه به خاطر آن است که سرنوشت تمامی آموزه‌های دینی در علم فقه رقم خورده و گستره دین محدود به احکام تکلیفی می‌باشد، بلکه فقاہت بهترین و کامل‌ترین شیوه برای مراجعه به منابع دینی و فهم و تفسیر آن است و می‌تواند برای تمامی پژوهش‌های دینی الگو واقع شود.

تفاوت عمده روش اجتهاد و فقاہت با سایر روش‌های پژوهشی در جهت‌گیری تعبیدی حاکم بر آن است. یعنی در این روش تمام همت فقها، صرف فهم صحیح کلام شارع و درک معنا و مفهوم مورد نظر او شده و هیچ نشانه‌ای از تفسیر به رأی و تحمیل آرا و سلیقه‌های شخصی به دین، در آن یافت نمی‌شود، به گونه‌ای که محصولات نهایی روش اجتهاد و فقاہت را می‌توان برداشتی منطقی و خالصانه از متون دینی دانست که برای اجرا در صحنه عمل از حجیت کافی برخوردار است.

از این رو باید تلاش کرد نقاط قوت روش فقاہت، به ویژه روحیه تعبد حاکم بر آن، را به سایر پژوهش‌ها منتقل کرد تا صحت و سلامت محصولات آن‌ها نیز تضمین گردد. البته باید توجه داشت که این روش نیز به دلیل این که محصول عقول بشری است همواره نیاز به تصحیح و تکامل دارد و باید با بررسی ابعاد گوناگون آن، اصلاح و تکمیل گردد.

تفاوت عمده روش اجتهاد و فقاہت با

سایر روش‌های

پژوهشی در

جهت‌گیری تعبیدی

حاکم بر آن است.

یعنی در این روش

تمام همت فقها،

صرف فهم صحیح

کلام شارع و درک

معنا و مفهوم مورد

نظر او شده و هیچ

نشانه‌ای از تفسیر

به رأی و تحمیل آرا

و سلیقه‌های

شخصی به دین، در

آن یافت نمی‌شود.

یکی از موانع موجود در مسیر توسعه تفقه، اندیشه یا تز «جدایی دین از سیاست» است که به دلیل تفکیک حوزه دین از سیاست و اجتماع، ضرورت نوآوری در عرصه فقهات را انکار می‌کند. در چارچوب این اندیشه باطل، گستره دین تنها به امور فردی و عبادی محدود شده و نیاز مردم به دین، در حد بیان احکام مربوط به همین مسائلی است.

رواق اندیشه ۵۰

۷۸

توسعه و تکامل تفقه

مقام معظم رهبری در این باره چنین می‌گوید:

«فقهات، یک شیوه و روش برای استنباط آن چیزی است که ما اسمش را فقه می‌گذاریم ... فقهات، یعنی شیوه استنباط، خود این هم به پیشرفت نیاز دارد ... فقهات در دوره‌های متعدد تکامل پیدا کرده است ... چه دلیلی دارد که فضلا و بزرگان و محققان ما نتوانند بر این شیوه بیفزایند و آن را کامل کنند؟ ای بسا، خیلی از مسایل، مسایل دیگری را در بر بگیرد و خیلی از نتایج و روش‌ها عوض شود. روش‌ها که عوض شد پاسخ‌های مسایل هم عوض شده و فقه طور دیگری می‌شود. این از جمله کارهایی است که باید بشود»<sup>۱</sup>.

موانع و مشکلات موجود در مسیر توسعه تفقه

یکی از موانع موجود در مسیر توسعه تفقه، اندیشه یا تز «جدایی دین از سیاست» است که به دلیل تفکیک حوزه دین از سیاست و اجتماع، ضرورت نوآوری در عرصه فقهات را انکار می‌کند. در چارچوب این اندیشه باطل، گستره دین تنها به امور فردی و عبادی محدود شده و نیاز مردم به دین، در حد بیان احکام مربوط به همین مسایل است. از این رو تشکیل حکومت و پیدایش موضوعات جدید ارتباطی با دین نداشته و دلیلی برای گسترش معارف دینی نمی‌باشد. البته شاید طرفداران این اندیشه مدعی شوند که ما هم معتقد به توسعه و تکامل تفقه هستیم، اما واقعیت خلاف این است؛ زیرا اگر نیاز به دین در حوزه اجتماع و سیاست انکار شود دیگر زمینه چندان برای بسط احکام و معارف دین باقی نمی‌ماند.

مشکل دیگری که در این مسیر وجود دارد خطر منحرف شدن این حرکت و ارایه برداشت‌های غلط از منابع دینی است، زیرا توسعه تفقه و نوآوری در معارف دینی، زمانی قابل قبول خواهد بود که سیر منطقی خود را طی کند و جهت‌گیری تعبدی داشته باشد. متأسفانه روش‌های انحرافی متعددی برای فهم و تفسیر متون دینی و ارایه برداشت‌های نو از این متون، وجود دارد که گام نهادن در آن‌ها با اصل و اساس فقهات در تعارض بوده و موجبات تحریف در دین را فراهم می‌آورد. روایاتی که مسلمانان را از «تفسیر به رأی» منع می‌کند، هشدار می‌دهد که در همین جا باید مورد توجه قرار گیرد، یعنی اگرچه اصل اجتهاد و نوآوری در معارف دینی ضروری است اما این نوآوری نباید به گونه‌ای صورت گیرد که آرای شخصی افراد و میل و سلیقه‌های آن‌ها را بر دین تحمیل کرده و موجب تحریف کتاب و سنت شود.

شناسایی و معرفی روش‌های باطل فهم و تفسیر متون دینی نیاز به بررسی‌های بیش‌تری دارد.

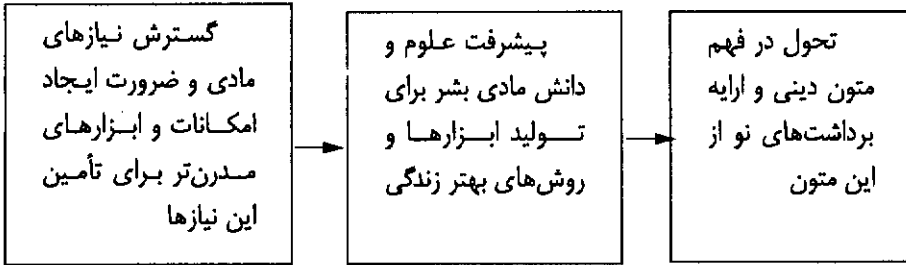
برخی از این روش‌ها مانند «قیاس» و «استحسان» که در میان اهل سنت رایج است، دارای قدمت زیادی بوده و کاملاً شناخته شده‌اند. هم‌چنین در میان برخی از طوایف صوفیه روش‌های باطلی برای تأویل و تحریف متون دینی رواج دارد که آن‌ها هم تا حدود زیادی شناخته شده‌اند.

در دوران اوج‌گیری و پیروزی انقلاب اسلامی نیز برخی از گروهک‌ها مثل «سازمان منافقین» و «فرقان» به استفاده از روش‌های باطلی برای شرح و تفسیر آیات و روایات روی آوردند و برخی برداشت‌های غلط را در میان مردم رواج دادند. اما این روش‌ها از سوی بزرگانی چون شهید مطهری و شهید بهشتی، نقد شد و اشکالات آن‌ها به خوبی تبیین گردید. البته این روش‌ها به طور کلی نسخ نشده و امکان استفاده از آن‌ها در هر زمان وجود دارد.

علاوه بر این، امروزه مباحث دیگری با عنوان «هرمنوتیک» یا «قبض و بسط شریعت» طرح می‌شود که هر کدام می‌تواند یک روش انحرافی برای شرح و تفسیر متون دینی به شمار آید. ویژگی مشترک این دسته از روش‌های جدید آن است که فهم از دین را تابعی از ادراکات حسی و تجربی بشر قرار داده و از این طریق زمینه را برای هرگونه دخل و تصرف نابجا در مفاهیم دینی فراهم می‌سازند. مطرح‌کنندگان این مباحث ابتدا بین دین و معرفت دینی (یعنی فهم و برداشت ما از منابع دینی) تفکیک قایل می‌شوند و برخلاف ذات و ماهیت دین که امری قدسی و آسمانی است، معرفت دینی را یک امر عادی و هم‌ردیف سایر علوم و تجارب بشری معرفی می‌کنند. سپس به تبیین رابطه معرفت دینی با سایر معارف بشری پرداخته و تأکید می‌کنند که معرفت دینی متأثر از سایر علوم و معارف بشری است؛ یعنی به هر میزان که علم و دانش مادی بشر توسعه یابد معرفت دینی نیز کامل‌تر شده و برداشت فقها و صاحب نظران از متون دینی دقیق‌تر می‌گردد. از این رو با ورود هر فرضیه یا تئوری جدید به میدان علم و دانش باید منتظر ایجاد تحولات تازه در معارف دینی بود و فتاوی‌ای فقهی و توصیه‌های اخلاقی نوینی را به جامعه ارایه نمود. البته رشد و تکامل علوم مادی نیز بدون دلیل صورت نمی‌گیرد بلکه چون نیازهای مادی بشر رو به توسعه است و انسان هر روز به دنبال امکانات رفاهی بهتر و مدرن‌تر است علم و دانش بشر نیز پیشرفت می‌کند تا این نیازهای رو به توسعه را تأمین نماید.

بنابراین ریشه تمامی این تحولات به نیازهای مادی و خواسته‌ها و امیال نفسانی باز می‌گردد. یعنی چون انسان به دنبال تأمین زندگی بهتر و دست‌یابی به امکانات رفاهی مدرن‌تر است به تولید علم و دانش و تکنولوژی می‌پردازد و سپس با به وجود آمدن تحول در این علوم، فهم و تفسیر متون دینی نیز تغییر کرده و برداشت‌های جدیدی از دین ارایه می‌شود.

سیر تکاملی این فرایند را به این شرح می‌توان به تصویر کشید:



بی‌شک این چرخه یا فرایند کاملاً باطل است و تکامل معرفت دینی هیچ‌گاه نباید و نمی‌تواند تابعی از رشد و پیشرفت علوم مادی بشر بشود؛ زیرا در این صورت کلام وحی و متون مقدس دینی بازپچه دست کسانی خواهد شد که هر روز در آزمایشگاه‌ها و آکادمی‌ها مدعی دست یافتن به نتایج تازه علمی هستند. یعنی در این صورت، دین حقیقت و هویت مستقل خود را از دست می‌دهد و متون و منابع دینی، هر زمان به شکلی متناسب با خواسته‌های نفسانی برخی از مردم شرح و تفسیر می‌شود.

بنابراین، در جریان تبیین رابطه معارف دینی با علوم مادی و تجربی، نمی‌توان به حاکمیت علوم مادی و تابعیت معارف دینی رأی داد. برای مثال، حکم یک فقیه درباره شراب، هیچ‌گاه نباید متأثر از نظرات شیمی‌دانان، پزشکان یا اقتصاددانان باشد؛ زیرا چه بسا نظرات کارشناسان این علوم درباره شراب، در زمان‌های مختلف تغییر کند؛ یعنی در یک زمان مدعی مضر بودن شراب شوند و در زمانی دیگر از منافع و خوبی‌های آن سخن گویند. همچنین در حوزه مسایل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی نیز نمی‌توان فهم از منابع دینی را تابعی از نظرات متخصصان و صاحب‌نظران این رشته‌ها قرار داد؛ زیرا نظرات کارشناسان و تئوری‌های علمی و اقتصادی همواره تغییر کرده و به تبع عوامل گوناگون عوض می‌شود.

البته مخالفت با حاکمیت «علوم مادی» بر «علوم دینی» به معنای جانب‌داری از بی‌ارتباطی و عدم تعامل این دو حوزه معرفتی با یک‌دیگر نیست، زیرا بخش‌های مختلف علم و دانش بشر، خواه‌ناخواه، بر یک‌دیگر تأثیر می‌گذارند و این تأثیرگذاری یکی از عوامل رشد و تکامل آن‌ها به شمار می‌آید. اما همه سخن آن است که شکل ارتباط این دو حوزه معرفتی نباید به صورت حاکمیت علوم مادی بر علوم دینی باشد، بلکه نقطه شروع این ارتباط باید از تأثیرگذاری علوم و معارف دینی و آموزه‌های قطعی وحی بر علم و دانش مادی پدید آید و در گام‌های بعدی نیز از دستاوردهای علوم مادی می‌توان در راستای اصلاح و تکمیل روش اجتهاد استفاده کرد و با تکیه بر آن‌ها اصول و قواعد

در جریان تبیین رابطه معارف دینی با علوم مادی و تجربی، نمی‌توان به حاکمیت علوم مادی و تابعیت معارف دینی رأی داد. برای مثال، حکم یک فقیه درباره شراب، هیچ‌گاه نباید متأثر از نظرات شیمی‌دانان، پزشکان یا اقتصاددانان باشد.

استنباط را توسعه داد، نه آن که تغییرات علوم مادی به طور مستقیم موجب تحوّل در معارف دینی شود.

شرح و تبیین ارتباط صحیح این دو حوزه معرفتی نیاز به فرصت بیش‌تری دارد، ولی به هر حال الگوی منطقی توسعه تفقه بر پایه همین ارتباط صحیح سامان می‌یابد و دور شدن از این شکل ارتباط صحیح، ما را به ورطه خطرناک تفسیر به رأی و تأویل نابجای منابع دینی می‌کشاند. الگوی منطقی توسعه تفقه

«توسعه تفقه» هدف ارزشمندی است که دست یافتن به آن مستلزم تلاش‌های علمی و پژوهشی فراوان است، اما این تلاش‌ها باید در در چارچوب الگویی صحیح و منطقی صورت گیرد تا از هرگونه اشتباه و انحراف مصون مانده و تکامل معرفت دینی را به بهترین شکل محقق سازد.

در این راستا باید توجه داشت که ریشه و اساس هر نوع تکامل در معارف دینی به رشد و تقویت ایمان یا «توسعه تعبد» باز می‌گردد. یعنی برای فهم بهتر متون دینی، ابتدا باید ایمان و اعتقاد خود به کلام وحی را تقویت کرد و ارزش و قداست کتاب و سنت را بیش‌تر باور نمود. به عبارت دیگر، کسی که به دنبال برداشت صحیح از متون دینی است در گام نخست باید خود را از لحاظ روحی برای این کار آماده کرده و ملکه عدالت و تقوا را در عمق جان خویش راسخ نماید، والا امکان ندارد که یک فرد فاسق و بی ایمان بتواند در مسیر توسعه معارف دینی گام برداشته و برداشت‌های عمیق و لطیف از متون دینی آرایه نماید. در واقع باید بین کلام وحی با سایر متون بشری تفاوت قایل شد؛ زیرا ممکن است متون بشری، ساکت و صامت بوده و هر کس بتواند به هر نحو آن‌ها را شرح و تفسیر نماید. اما کتاب و سنت، زنده و در بستر زمان جاری اند و شارع مقدس همواره به آن‌ها حیات و نشاطی نو می‌بخشد و از این رو برای فهم این متون، باید ارتباط روحی و معنوی خود را با صاحب این متون و اولیای الهی مستحکم‌تر کرد تا آن‌ها معانی و مفاهیم دقیق‌تری به ذهن پژوهشگران القا گردد.

متأسفانه برخی اهمیت این مسئله را به خوبی درک نکرده و از نقش عوامل معنوی و ملکات روحی در فهم معارف دینی غافل هستند. در حالی که عدالت، تقوا و توسل به اولیای الهی مهم‌ترین رکن اجتهاد است و مدارج علمی فقها نیز در پرتو ملکات روحی آن‌ها ارزش می‌یابد. بنابراین برای توسعه تفقه باید تلاش کرد همین ویژگی روش اجتهاد را به سایر پژوهش‌ها سرایت داد و بهره‌مندی از عدالت و تقوا را شرط ضروری استنباط معارف دین در همه بخش‌ها و زمینه‌ها دانست. البته عدالت، تقوا، توسل و تولی به ولایت اولیای الهی، شرط لازم فهم متون دینی است نه شرط کافی، از این رو علاوه بر «توسعه تعبد» باید سایر شرایط و مقدمات علمی این امر نیز مورد توجه قرار گیرد و اصلاحات لازم در مورد آن‌ها هم صورت پذیرد.

«توسعه تفقه»

هدف ارزشمندی

است که دست

یافتن به آن

مستلزم تلاش‌های

علمی و پژوهشی

فراوان است، اما

این تلاش‌ها باید در

در چارچوب

الگویی صحیح و

منطقی صورت

گیرد تا از هرگونه

اشتباه و انحراف

مصون مانده و

تکامل معرفت دینی

را به بهترین شکل

محقق سازد.

رواق اندیشه ۵۰



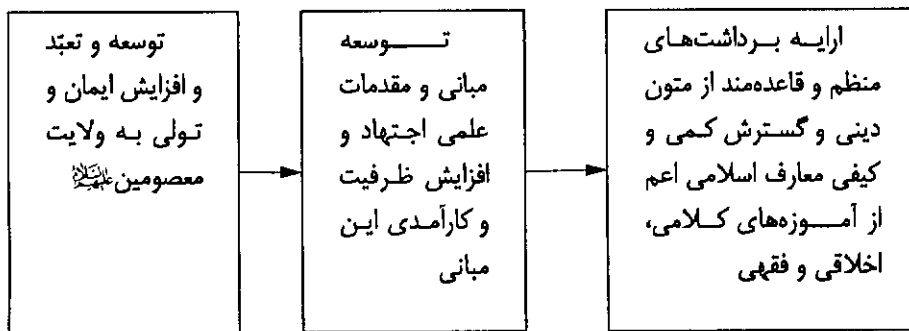
توسعه و تکامل  
تفقه

بنابراین، پس از «توسعه تعبد» نیاز به «توسعه مبانی و مقدمات علمی اجتهاد» است تا ظرفیت و کارآمدی این امور افزایش یافته و امکان ارزیابی برداشت‌های جدیدتر و کامل‌تر از منابع دینی به شکل منظم و قاعده‌مند فراهم آید. در واقع اگر بخواهیم تفقه و استنباط آموزه‌ها از منابع دینی را توسعه داده و متناسب با شرایط و نیازهای روز اقدام به نوآوری در این عرصه نماییم باید ابزارها و مقدمات این کار را نیز توسعه داده و ظرفیت و کارآمدی آن‌ها را ارتقا بخشیم؛ یعنی نوآوری‌ها ابتدا باید در مبانی، مقدمات و روش‌های استنباط معارف صورت گیرد و سپس با بهره‌گیری از ظرفیت‌های پدید آمده، به پژوهش در منابع دینی نظم و شتاب بیش‌تری داده شود.

برای مثال، ممکن است قواعد و ضوابطی که تا کنون از سوی فقها برای استنباط احکام فردی مورد استفاده قرار می‌گرفته است ظرفیت لازم را برای استنباط احکام مربوط به برخی از موضوعات مستحدثه اجتماعی یا مسایل حکومتی نداشته باشد و از این رو برای استنباط احکام این دسته از موضوعات نیاز به قواعد تازه فقهی و اصولی است.

اهمیت این امر، یعنی «توسعه مبانی و مقدمات علمی اجتهاد»، به این لحاظ است که به نوآوری در عرصه معارف دینی، نظم و انضباط بخشیده و از پراکنده‌گویی و طرح مطالب غیر مستند جلوگیری می‌نماید در واقع هر نظریه و دیدگاه تازه‌ای که در عرصه معارف دینی ارائه می‌شود حتماً باید متکی به اصول، قواعد و روش معینی باشد و امکان بحث و گفت‌وگو و تفاهم درباره شیوه فهم آن وجود داشته باشد و از این رو ادعای کشف و شهود در این حوزه مقبول نیست و برداشت‌های ذوقی و سلیقه‌ای نیز تا هنگامی که مستند به اصول و قواعد ویژه‌ای نشود نمی‌تواند از حجیت کافی برخوردار باشد.

بر اساس این، الگوی منطقی توسعه تفقه را به این شکل می‌توان ترسیم کرد:





بنابراین، الگوی منطقی «توسعه تفقه» بر پایه دو عامل مهم «توسعه تعبد» و «اصلاح و تکمیل مبانی و مقدمات علمی اجتهاد» ترسیم می‌شود و هر یک از این دو عامل به نوبه خود بخشی از توان لازم برای توسعه تفقه را فراهم می‌آورند. در این میان، عامل نخست، یک امر روحی و معنوی است که ریشه در ایمان و فطرت انسان دارد و از جانب عقل عملی تغذیه می‌شود. یعنی برای توسعه تفقه، ابتدا باید عقیده و باور خود به حقانیت وحی و ضرورت تبعیت از پژوهشگران در راستای عبودیت را تقویت نمود. اما عامل دوم، یک امر فکری و ذهنی است و از ناحیه عقل نظری تأمین می‌شود؛ یعنی آن انگیزه عبودیت و بندگی در این مرحله به شکل اصول و قواعد علمی استنباط تجلی می‌یابد و روش ضابطه‌مند فهم کتاب و سنت را تحویل می‌دهد و از آن‌جا که این روش، توسعه‌یاب و تکامل‌پذیر است در جریان اصلاح و تکامل آن، می‌توان از ثمرات و دستاوردهای علوم مادی و تجربی نیز بهره‌گرفت تا بر نظم و انضباط روش اجتهاد افزوده شده و قواعد و ضوابط آن از لحاظ کمی و کیفی توسعه یابد.

#### توسعه و تحکیم علم اصول

در میان مبانی و مقدمات علمی اجتهاد، علم اصول از نقش و جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، به صورتی که استنباط احکام فقهی و بلکه هر نوع برداشتی از متون دینی، تا حدود زیادی متأثر از این علم می‌باشد. از این رو یکی از راه‌کارهای اساسی توسعه تفقه، انجام پژوهش‌های گسترده‌تر در علم اصول به منظور رشد و تکمیل این علم است. واقعیت آن است که علم اصول، علمی قابل توسعه و اصلاح و تکمیل است و همان‌گونه که از گذشته‌های دور تا کنون همواره هم از نظر کمی و هم کیفی گسترش یافته است در آینده نیز می‌تواند همین سیر رو به رشد را دنبال کند.

در برخورد با علم اصول معمولاً دو رویکرد وجود دارد؛ رویکرد نخست که نگاهی محدود و انتزاعی به این علم دارد علم اصول را دانشی مستقل از سایر علوم دانسته و رشد و تکامل آن را نیز صرفاً از طریق پژوهش‌هایی که در حوزه داخلی این علم صورت می‌گیرد، دنبال می‌کند. این رویکرد در نهایت به انجام برخی اصلاحات جزئی و تغییرات کمی در علم اصول منجر می‌شود.

رویکرد دوم که نگاهی جامع و مجموعه‌ای به علم اصول دارد معتقد به ارتباط و تعامل علم اصول با سایر علوم و دانش‌ها است. یعنی علم اصول را نباید دانشی مستقل از سایر دانش‌ها دانست بلکه باید ارتباطات این علم با سایر علوم و تأثیر و تأثر آن‌ها بر هم را نیز لحاظ کرد. البته این ارتباط و تعامل، در قالب طبقه‌بندی علوم معنا می‌یابد. طبقه‌بندی علوم به معنای آن است که برخی از علوم، مقدم و شامل بر بعضی علوم بوده و برخی دیگر، مؤخر و تحت شمول این علوم هستند. مثلاً منطق، مقدم بر فلسفه است و بر آن تأثیر می‌گذارد. هم‌چنین اصول، مقدم بر فقه است و به آرای فقهی جهت می‌دهد.

برای توسعه تفقه، ابتدا باید عقیده و باور خود به حقانیت وحی و ضرورت تبعیت از آن را بیش‌تر کرد و اخلاص پژوهشگران در راستای عبودیت را تقویت نمود.

علم اصول بر پایه مبانی و حدود اولیه خاصی استوار شده است که بحث از آن‌ها در علوم مقدم و شامل بر علم اصول صورت می‌گیرد. از این رو برای توسعه و تحکیم علم اصول، علاوه بر پژوهش‌هایی که در حوزه داخلی این علم صورت می‌گیرد، بررسی این مبانی و حدود اولیه که خارج از حیطه علم اصول است، نیز ضروری می‌باشد.

علمی که مقدم و شامل بر علم اصول هستند مبادی و حدود اولیه این علم را معین کرده و تعریف‌ها و پیش‌فرض‌های ابتدایی آن را مشخص می‌سازند. مثلاً حجیت کتاب و سنت و ضرورت مراجعه به آن‌ها برای فهم شریعت، موضوعی است که قبل از طرح مباحث اصولی، در علوم شامل‌تر تمام شده است. در واقع علم اصول بر پایه مبانی و حدود اولیه خاصی استوار شده است که بحث از آن‌ها در علوم مقدم و شامل بر علم اصول صورت می‌گیرد. از این رو توسعه و تحکیم علم اصول، علاوه بر پژوهش‌هایی که در حوزه داخلی این علم صورت می‌گیرد، بررسی این مبانی و حدود اولیه که خارج از حیطه علم اصول است، نیز ضروری می‌باشد.

در چارچوب این نگاه، مهم‌ترین پرسش قابل طرح آن است که علوم شامل و مقدم بر علم اصول کدام‌اند و این علوم چه مبانی و تعریف‌هایی را برای علم اصول مشخص می‌سازند. به عبارت دیگر، این علوم چه تأثیری بر علم اصول می‌گذارند و چگونه به اندیشه‌های اصولی شکل و جهت می‌دهند؟ بی‌شک پاسخ روشنی برای این پرسش‌ها وجود ندارد و علومی که بر علم اصول تأثیر می‌گذارند به دقت مشخص نشده‌اند، اما به نظر می‌رسد علم اصول بیش‌تر متأثر از کلام و فلسفه است و مبانی اولیه خود را از این دو علم می‌گیرد. نگاهی اجمالی به فهرست‌ها، عناوین و اصطلاحات رایج در علم اصول نیز بیان‌گر درهم‌آمیختگی نسبتاً گسترده آن‌ها با عناوین و اصطلاحات کلامی و فلسفی است تا آن‌جا که برخی از مؤلفان اصطلاح نامه‌های اصولی نیز ضمن تأکید بر همین امر، تلاش کرده‌اند اصطلاحات اصولی را از اصطلاحات فلسفی، کلامی و حتی فقهی رایج در این علم تفکیک کنند.

آمیختگی مباحث اصولی و کلامی به گونه‌ای است که برخی از قدا در مقدمه کتاب‌های اصولی خود، فصل مستقلی را به طرح عقاید و اندیشه‌های کلامی اختصاص می‌دادند، چنان که مرحوم سید مرتضی در کتاب «الذریعه» تصریح می‌کند که ما برخلاف پیشینیان، مقدمات کلامی را حذف کرده و به طور مستقیم وارد مباحث اصول شده‌ایم.

در همین رابطه برای شناخت بهتر چگونگی ارتباط علم اصول با سایر علوم، می‌توان از مباحثی که برخی از علما با عنوان «مبادی علم اصول» طرح کرده‌اند، کمک گرفت؛ زیرا بخش مهمی از این مباحث رنگ و بوی کلامی و فلسفی دارد. برای مثال، محقق اصفهانی، مبادی علم اصول را به دو دسته تصویری و تصدیقی و احکامی تقسیم می‌کند و شهید صدر نیز ضمن پذیرش همین دسته‌بندی تأکید می‌کند که حجیت قطع و یقین را هم باید از مبادی علم اصول به شمار آورد.

هم‌چنین امروزه در محافل علمی و کتاب‌های اصولی، مباحث تازه‌ای با عنوان «فلسفه علم اصول» طرح می‌شود که بیش‌تر با این بحث در ارتباط است؛ زیرا فلسفه هر علم مشتمل بر کلیاتی

است که زیر بنای آن علم را تشکیل داده و به گونه‌ای خارج از حیطه آن علم قرار می‌گیرد؛ به این معنا که بحث و بررسی‌های لازم درباره آن‌ها در علوم شامل‌تر صورت پذیرفته و فقط نتایج حاصل از آن‌ها در علم مورد نظر به کار گرفته می‌شود.

در فلسفه علم اصول، مسایل و موضوعاتی چون تعریف علم اصول، مبادی، منابع و روش‌های این علم طرح می‌شود و مباحث زیبایی، تفسیر متون یا هرمنوتیک، معیار شناخت، تعریف عقل (اعم از عقل نظری و عقل عملی)، عرف، بنای عقلا و برخی نکات دیگر مورد دقت قرار می‌گیرد.

روشن است که نقش این دسته از مسایل در علم اصول، اساسی و سرنوشت ساز است. یعنی پذیرش هر نظریه‌ای در ارتباط با هر یک از این مسایل، بسیاری از مباحث اصولی را تحت الشعاع قرار خواهد داد. از این رو، همان گونه که قبلاً اشاره شد، برای توسعه و تحکیم علم اصول حتماً باید این دسته از مسایل را مورد بررسی و بازنگری قرارداد و سپس آثار و لوازم آن را در داخل علم اصول به دقت دنبال نمود.

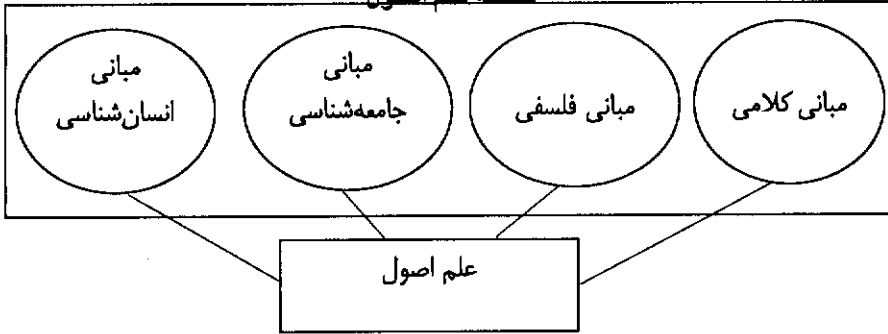
در این راستا مهم‌ترین گام، شناسایی و برشمردن مبادی علم اصول و سپس تعیین جایگاه هریک از این مبادی است. به این معنا که مبادی کلامی و فلسفی علم اصول از یک‌دیگر تفکیک شده و بررسی آن به کارشناسان همان رشته واگذار گردد. بر اساس برخی مطالعات انجام گرفته، پاره‌ای از مهم‌ترین مبادی علم اصول عبارت‌اند از: مفهوم طاعت و پرستش، ضرورت عبودیت و فرمان‌برداری از خداوند، قلمرو دین، حجیت کتاب و سنت، نقش عرف زمان مخاطب در فهم شریعت، مفهوم عقل، فهم و اراده، معنای ولایت اجتماعی و سلسله مراتب آن، نقش زبان در تفهیم و تفاهم و توسعه روابط اجتماعی، چیستی حکم و اعتباری یا حقیقی بودن آن.

این مسایل بیش‌تر جنبه کلامی و فلسفی دارند اما شاید برخی از آن‌ها مانند سلسله مراتب ولایت اجتماعی یا نقش زبان در توسعه روابط اجتماعی، زیر مجموعه علم جامعه‌شناسی محسوب شده و به گونه‌ای با فلسفه تشکیل جامعه و ضرورت تشکیل جمع و اجتماعات انسانی ارتباط پیدا کنند. یعنی ممکن است علم اصول دارای برخی مقدمات جامعه‌شناسانه نیز باشد. هم‌چنین مفهوم اراده و اختیار یا فهم و یقین نیز در علم انسان‌شناسی باید مورد دقت قرار گیرد و به این ترتیب برخی مبادی علم اصول به این علم باز می‌گردد.

بنابراین در رویکرد دوم برای توسعه علوم اصول، ابتدا باید مبانی اولیه علم اصول را مشخص ساخت، سپس این مبانی را دسته‌بندی و تفکیک نموده و مورد دقت و بازنگری قرارداد و آن‌گاه نتایج حاصل از این بازنگری را بر آرا و اندیشه‌های اصولی تبیین نمود.

آمیختگی مباحث  
اصولی و کلامی به  
گونه‌ای است که  
برخی از قدا در  
مقدمه کتاب‌های  
اصولی خود، فصل  
مستقلی را به طرح  
عقاید و  
اندیشه‌های کلامی  
اختصاص  
می‌دادند، چنان که  
مرحوم سید  
مرتضی در کتاب  
«الذریعه» تصریح  
می‌کند که ما  
برخلاف  
پیشینیان، مقدمات  
کلامی را حذف  
کرده و به طور  
مستقیم وارد  
مباحث اصول  
شده‌ایم.

## فلسفه علم اصول



### بازنگری در روش موضوع شناسی

یکی از مسایل دیگری که می‌تواند در توسعه تفقه و فهم و اجرای بهتر معارف دین مؤثر باشد، اصلاح «روش موضوع‌شناسی» است. شاید برخی تصور کنند موضوع‌شناسی در شأن فقها نبوده و روش شناخت موضوعات، ارتباطی با فقهات و اجتهاد ندارد. اما این نظریه صحیح نیست و مجتهد نمی‌تواند نسبت به شرایط زمان خود بی تفاوت بوده و احکام دین را بدون توجه به ویژگی‌های مهم هر موضوع استنباط کند. البته در برخورد با «موضوعات ساده» و عرفی نیازی به دخالت فقیه نیست و شخص مکلف خود می‌تواند مثلاً شراب را از سرکه تشخیص داده و حکم الهی را درباره آن اجرا کند. اما همه موضوعات به این آسانی قابل تشخیص نبوده و برخی از آن‌ها جنبه‌های پنهان و پیچیده فراوانی دارند.

به طور کلی همان‌گونه که سیر تاریخ رو به تکامل و توسعه است بسیاری از مسایل و موضوعات مورد ابتلای بشر نیز با گذشت زمان، پیچیده‌تر شده و ابعاد و جنبه‌های مختلف به خود گرفته است. برای مثال، معاملاتی که امروزه بین شرکت‌ها و بنگاه‌های بزرگ تولیدی و تجاری صورت می‌گیرد و گاه برای تنظیم اسناد آن‌ها از چندین کارشناس خبره حقوقی و اقتصادی کمک گرفته می‌شود، قابل مقایسه با بیع کالا به کالا که چندین قرن قبل در روستاها رواج داشته، نیست. هم‌چنین شیوه‌های اطلاع رسانی و خبر پراکنی غول‌های رسانه‌ای، که هر خبر راست یا دروغی را با استفاده از شگردهای پیچیده تبلیغی به ذهن مخاطبان القا می‌کنند از لحاظ ظاهری هیچ شباهتی به عملکرد جارچیان قدیمی ندارد و همگی بیان‌گر تحول در مسایل و موضوعات مورد ابتلا است.

پیچیدگی این موضوعات، گاه به لحاظ متعدد بودن ابعاد و جنبه‌های آن‌ها است، مانند بانک که موضوعی با ابعاد و جنبه‌های گوناگون است، و گاه به لحاظ گستره تأثیراتی است که بر سرنوشت مردم و برنامه‌های حکومت دارند. مثلاً موضوعاتی چون تجارت خارجی یا قاچاق کالا از خارج به

شاید برخی تصور کنند موضوع‌شناسی در شأن فقها نبوده و روش شناخت موضوعات، ارتباطی با فقهات و اجتهاد ندارد. اما این نظریه صحیح نیست و مجتهد نمی‌تواند نسبت به شرایط زمان خود بی تفاوت بوده و احکام دین را بدون توجه به ویژگی‌های مهم هر موضوع استنباط کند.

داخل، ممکن است ابعاد گوناگونی نداشته باشند اما چون بر وضعیت اقتصادی جامعه و برنامه‌های اشتغال دولت تأثیر زیادی می‌گذارند به نسبت پیچیده و حساس به شمار می‌آیند. از این رو برخورد عامیانه با این موضوعات و بی‌توجهی به ابعاد و آثار آن‌ها صحیح نیست.

بنابراین، شناخت موضوعات پیچیده از توان و طاققت عرف خارج است، زیرا برای این کار نیاز به ابزار است و معمولاً این ابزار در اختیار عرف قرار ندارد. منظور از ابزار، همان علوم و دانش‌ها یا روش‌هایی است که متخصصان هر فن برای شناخت مسایل و تشریح ابعاد و اجزای هر موضوع و جمع‌بندی و اظهار نظر درباره ویژگی‌های آن‌ها به کار می‌گیرند. این ابزارها در شناخت و توصیف موضوعات، نقشی اساسی ایفا می‌کنند، به صورتی که با کوچک‌ترین تغییر در ابزار شناخت یک موضوع، توصیفات و اظهار نظرها درباره آن موضوع نیز تغییر خواهد کرد. به عنوان مثال، بانک از نظر اقتصاددانان لیبرال، یک امر مثبت و مفید است و وجود آن برای رشد نظام اقتصادی هر جامعه بسیار ضروری است. اما اقتصاددانان سوسیال به شدت با این امر مخالف بوده و بانک‌ها را یکی از موانع رشد اقتصادی معرفی می‌کنند.

اختلاف نظر این دو گروه از کارشناسان در زمینه توصیف بانک به دلیل متفاوت بودن روش شناخت آن‌ها است. یعنی هر یک از این دو گروه، روش و شیوه‌ای را برای شناخت موضوعات به کار می‌گیرند که از لحاظ مبنای فکری، شاخص‌های ارزیابی و ملاک‌های اولویت‌بندی با دیگری متفاوت است.

این مسئله بیان‌گر اهمیت «روش شناخت» و نقش عمده‌ای است که این روش در توصیف موضوعات ایفا می‌کند.

در این رابطه کم‌ترین ادعا آن است که فقیه نباید نسبت به روش شناخت موضوعات بی تفاوت بوده و هر توصیف مبتنی بر هر روشی را درباره موضوعات تخصصی بپذیرد. به عنوان مثال، اگر از یک فقیه درباره رسانه‌ها و بنگاه‌های خبری و تبلیغی سؤال شود، به طور قطع وی قبل از بیان پاسخ این سؤال باید اطلاعاتی درباره موضوع مورد نظر کسب کرده و ضمن مشورت با کارشناسان علوم ارتباطات و تبلیغات، از رسانه‌ها توصیف دقیق و صحیحی به دست آورد و سپس بر پایه همین توصیف، پاسخ خود را بیان کند.

حال اگر کارشناسان، رسانه را فقط یک وسیله اطلاع‌رسانی معرفی کنند فقیه نیز پاسخ می‌دهد استفاده از هر رسانه‌ای که خبر دروغ منتشر نمی‌کند جایز است؛ یعنی معیار جواز همکاری با یک رسانه و گوش دادن به برنامه‌هایش را صداقت و راست‌گویی آن رسانه می‌داند.

اما اگر کارشناسان به بیان توصیف دیگری درباره رسانه پرداختند و ضمن تبیین شیوه‌های عملکرد

باید تلاش کرد  
از منظر حکومت و  
به منظور اداره  
هرچه بهتر جامعه  
و پیشبرد اهداف  
توسعه دینی، به  
موضوعات نظر  
افکند و از همین  
زاویه آن‌ها را  
توصیف کرد و  
سپس به استنباط  
احکام این  
موضوعات  
توصیف شده، از  
منابع دینی  
پرداخت.

رسانه‌ها و چگونگی تنظیم اخبار و برنامه‌های آن‌ها، از نقش رسانه‌ها در بزرگ‌نمایی یا کوچک‌نمایی حوادث و جهت دادن به افکار و امیال مردم پرده برداشتند و رسانه‌ها را ابزارهایی معرفی کردند که حکومت‌ها یا سیاست‌مداران از آن‌ها برای تحقق اهداف سیاسی و فرهنگی خود استفاده می‌کنند، موضوع متفاوت شده و پرسش مورد نظر نیز پاسخ دیگری را می‌طلبد. یعنی بر پایه این توصیف از رسانه، دیگر نمی‌توان مثلاً بنگاه خبرپراکنی بی‌بی‌سی را یک وسیله ساده اطلاع‌رسانی دانست که اگر اخبار دروغ پخش نکند گوش دادن به آن جایز می‌باشد. زیرا این شبکه خبری امروزه به یک ابزار فرهنگی غرب برای تهاجم به مبانی عقیدتی مسلمانان تبدیل شده است که برآیند نهایی عملکرد آن چیزی جز ایجاد تفرقه و اختلاف در بین مسلمانان و تضعیف اقتدار سیاسی آنان نیست.

یعنی به عنوان مثال، اگر از این رسانه، مصاحبه‌ای پخش شود، مسئله این نیست که آیا در این مصاحبه، سخن دروغی طرح شد یا نه، بلکه مسئله آن است که اصل این مصاحبه و شخصی که با او گفت‌وگو شده است و موضوع این گفت‌وگو و تک‌تک پرسش‌ها، همگی به گونه‌ای انتخاب و تنظیم شده است که مثلاً در دل مردم ایران ایجاد رعب کرده یا آن‌ها را نسبت به کارآمدی و موفقیت جمهوری اسلامی ناامید سازد، یعنی هدف و برآیند نهایی عملکرد این رسانه به گونه‌ای بسیار مرموز و پیچیده در راستای مقابله با موج رو به رشد ایمان و عقاید اسلامی است.

به طور کلی در ارتباط با روش موضوع‌شناسی و شیوه تبیین و توصیف موضوعات، نیاز به دقت بیش‌تری است و به ویژه در این دوران، که شیعیان پس از گذشت قرن‌ها توانسته‌اند حکومتی مبتنی بر عقاید و آموزه‌های مذهبی خود تشکیل بدهند، در زمینه شناخت موضوعات اجتماعی و مسایل حکومتی باید حساسیت‌های بیش‌تری اعمال شود. یعنی باید تلاش کرد از منظر حکومت و به منظور اداره هرچه بهتر جامعه و پیشبرد اهداف توسعه دینی، به موضوعات نظر افکند و از همین زاویه آن‌ها را توصیف کرد و سپس به استنباط احکام این موضوعات توصیف شده، از منابع دینی پرداخت.

به تعبیر زیبای مقام معظم رهبری: «فقه کنونی ما برای روزگاری که بخواهد نظام جامعه را اداره کند پیش‌بینی نشده است ... این عیب را شما باید برطرف کنید شما باید یک بار دیگر از طهارت تا دیات را نگاه کنید و فقهی برای حکومت کردن استنباط کنید ... فقه ... برای نظام اجتماعی است که «منه الحکومه»؛ حکومت جزئی از یک نظام اجتماعی است. این را چه کسی می‌تواند ادعا کند؟ کدام یک از فقها می‌توانند بگویند ما این را آوردیم و همه‌اش‌تر و تازه و شسته و رفته است؟»<sup>۱</sup>

